

خوراک و پوشاک ایرانیان در عصر امویان

امیر احمد مومنی ها

گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد تهران مرکز، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

amirahmadmomeniha@gmail.com

دکتر محمد سپهری، (نویسندهٔ مسؤل)

گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد تهران مرکز، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

sepehran55@gmail.com

دکتر هوشنگ خسروبیگی

گروه تاریخ، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

kh_beagi@pnu.ac.ir

مجله علمی پژوهشی تاریخ-شماره ۵۹- زمستان ۹۹-صفحه ۸۰-۵۹

تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۱۲/۷ تاریخ پذیرش: ۹۹/۱۱/۶

چکیده

ورود اسلام به ایران، تأثیرات عمیق و بنیادین بر پیکره این جامعه نهاد، به شکلی که ساختارهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و معیشتی مردم دستخوش تغییرات بنیادین گردید. سؤال اصلی پژوهش آن است که خوراک و پوشاک ایرانیان به عنوان عناصری از ساخت اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی مردم در دوره امویان چه ویژگی داشته است؟ فرضیه مطرح شده آن است که در دوره مورد بررسی ضمن تداوم بخشی از آیینها و سنتهای ملی و اجتماعی گذشته، بخشی از آداب غذایی را از عربها گرفتند و تنوع غذایی ایرانیان نیز سبب تغییر عادات غذایی عربها شد. پژوهش حاضر با روش توصیفی و تحلیلی و با تکیه بر منابع تاریخی به این به این رهیافت رسیده است که در حوزه خوراک و پوشاک ما شاهد تأثیر و تأثر دو طرف بر یکدیگر هستیم.

کلید واژگان: ایرانیان، امویان، خوراک، پوشاک

ایران از دیرباز، حلقه مهم اتصال بین فرهنگهای پر مایه قدیم بوده است، نقش تاریخی فرهنگ این سرزمین، تعامل و تبادل فرهنگی بین شرق و غرب و جذب ارزشهای فرهنگی سایر اقوام و ملل است البته ایرانیان نیز بر فرهنگ سایر ملل تأثیر گذاردند و هنگام جذب فرهنگهای دیگر آگاهانه عمل کرده و خود آن جنبه های مثبت را با تغییر و تحولات لازم پذیرفتند. همچنین نقش ایرانیان پیش از اسلام در فرهنگ و تمدن غیر قابل انکار می باشد؛ زیرا آنان قومی متمدن بودند که در میان سایر ملتها و اقوام موقعیت و مقام باشکوه کسب کردند و بدون تردید سقوط سلسله ساسانی و ورود اسلام به ایران بسیاری از ابعاد فرهنگی و تمدنی ایران را تحت تأثیر خود قرار داد. یکی از این حوزهها، قلمرو حوزه آداب و سنن اجتماعی است، زیرا ایرانیان چه در دوران باستان و چه در دوره اسلامی اهمیت فراوانی به آن داده و سنتهای اجتماعی و فرهنگی اصیل خود را رعایت می کردند. آداب و رسوم اجتماعی اعمالی هستند که قانون آنها را وضع نکرده است (آرون ۱۳۷۷: ۴۷) و شامل شیوه های زندگی، عادات و رسوم خاص یک ملت، مردم یا یک جماعت است و در اصطلاح جامعه شناسی به معنی رفتارهایی است که به صورت عادت در آمده است و افراد متعلق به یک طبقه به انجام می رسانند (بیرو، ۱۳۷۰، ص ۲۳۲). از مصادیق آداب و رسوم اجتماعی، پوشش، خوراک و.. می باشد. پوشاک و خوراک و آداب غذایی بخش مهمی از آداب و چهره فرهنگی ایرانیان را از دیرباز شکل می داد. ظاهر آرای و تجملات در خوراک و پوشاک نیز بخشی از فرهنگ عمومی ایرانیان در ادوار مختلف تاریخی بوده است. در این راستا لازم است توجه داشت ایرانیان ضمن حفظ بخشی از سنن ملی شروع به تأثیر گذاردن در فرهنگ جامعه اسلامی نمودند به حدی که خلفای بنی امیه و به خصوص خلفای عباسی در خوراک و پوشاک بسیار تحت تأثیر ایرانیان قرار گرفتند چونان که اعیاد ملی ایرانیان مورد توجه آنان قرار گرفت (نوذری، ۱۳۸۱: ۱۱۷-۹۹). از سویی دیگر در یک تقابل فرهنگی و اجتماعی، ایرانیان برخی از ویژگی های فرهنگی و اجتماعی اعراب مهاجر به ایران را پذیرفتند. بر اساس آنچه بیان گردید، پژوهش حاضر در صدد است به دو جنبه از آداب و رسوم اجتماعی ایرانیان را - خوراک و پوشاک- در محدوده زمانی خلافت امویان مورد پردازش و تاثیر و تاثر این عنصر را در زندگی مردم نشان دهد.

بر اساس جستجوهای صورت گرفته، تاکنون تحقیقی جامع و منسجم به شکل اختصاصی به آداب و رسوم اجتماعی ایرانیان در دو قرن نخست اسلامی از سوی پژوهشگران پرداخته نشده است و کتاب ویژه‌ای در مورد آداب و رسوم اجتماعی ایرانیان در دوره‌های مورد وجود ندارد. با این حال در چند مقاله نگاشته شده به صورت مختصر به زوایایی از این موضوع پرداخته شده است: «آداب سفره در ایران دوره اسلامی/هادی و کیلی؛ سیر تحول پوشاک از نگاه تاریخی و اجتماعی/ستار مرادی.

مطالعات مقدماتی در باب حیات اجتماعی ایرانیان در عصر امویان نشانگر آنست که به رغم مطالعات قبلی و البته عمومی و نه تخصصی، ابعاد زندگانی اجتماعی مردم این سامان در حوزه فرهنگ و تمدن از جمله خوراک و پوشاک مورد توجه قرار نگرفته است از این رو نتایج این پژوهش می‌تواند در این حوزه جدید و نوآورانه باشد. چنان که از نظر سبک زندگی هم می‌تواند با بیان جنبه‌های مثبت و متعالی حیات اجتماعی ایرانی اسلامی، الگوی مناسبی در اختیار مخاطبان قرار دهد.

اوضاع اجتماعی و فرهنگی ایران در دوره امویان

طبقات اجتماعی نقش عمده‌ای در حوزه‌های مختلف زندگی یک جامعه ایفا می‌کنند؛ چگونگی تعامل و جایگاه واقعی هر کدام می‌تواند به ترقی و تعالی جامعه کمک کند یا بر عکس، موجبات شماری از ناهنجاری‌ها و بی‌ثباتی در حوزه‌های فرهنگ، سیاست، اقتصاد و... را فراهم سازد. سابقه تشکیل طبقات اجتماعی در ایران و جهان بر هر مجموعه‌ای از علل که استوار بوده باشد، این نکته را بدیهی می‌نماید که ایرانیان آریایی از بدو ظهور خود در منطقه فلات به مرحله‌ای از رشد اجتماعی و تفکیک مسئولیت‌ها در میان خویش و تشخیص توانایی‌ها و تعلقات خاص هر کدام رسیده بودند که بتوانند از تقسیم بندی‌های سخن بگویند (شعبانی، ۱۳۷۹: ۹۷). در دوره اسلامی نیز ساخت اجتماعی اواخر عصر ساسانیان هنوز به طور گسترده اسلامی باقی مانده بود و نجبای متنفذ ایرانی مدعی بودند که حداقل در خود ایران که از نظر اجتماعی طبقه بندی شده بود نفوذ خود را برای مدتی حفظ خواهند کرد؛ زیرا که خیلی زود به اسلام گرویده بودند و بدین وسیله خود حفاظی در برابر عداوت ناشی از سیاست مذهبی به وجود آورده بودند (اشپولر، ۱۳۶۹: ۲۷۳-۲۷۴). مقارن عصر امویان در جامعه ایرانی ما شاهد حضور دو فرهنگ در کنار هم هستیم:

۱- فرهنگ سنتی

این فرهنگ آمیزه‌ای از آداب و سوم محلی، خرافات، ظواهر جزئی ناچیزی از آداب زندگی و معاشرت اسلامی به صورت ناپیوسته است. بخشی از مردم جامعه به خصوص طبقات مرفه و ملاکین تحت تأثیر این فرهنگ بوده و خود را مدافع و حامی فرهنگ ملی می‌نامیدند.

۲- فرهنگ اسلامی

مجموعه اندیشه‌ها و تفکراتی است که دارای پیکراهی استوار و پیوسته همچون یک منظومه قانونمند بوده و از تمامیت اسلام برخاسته و توانا باشد تا اسلام را در ابعاد مختلف ببیند و نه در یک بعد ویژه و محدود. این فرهنگ بطور کلی اکثریت جامعه ایرانی که شامل توده‌ها و طبقات پایین می‌شد را در بر می‌گرفت.

با در نظر گرفتن دو فرهنگ فوق، برای شناخت طبقات اجتماعی یک واحد اجتماعی، باید به نوع اعتقادات و باورهای مردم آن توجه کرد، چراکه هر دینی با توجه به ارزشهای خود به گونه‌ای، رده بندی‌های اجتماعی را مشخص می‌کند؛ مثلاً از دیدگاه آیین زرتشت، همان طور که در اوستا آمده است، طبقات اجتماعی مردم شامل آذربان رزمی، برزیگر، گله پرور و صنعتگر می‌شد که تکلیف همه آنها درست اندیشیدن، راست گفتن و راست رفتار کردن بود. به نوشته پورداود، در قرن اول هجری، جامعه ایرانی به علت مواجهه با امواج تفکر اسلامی و دور افتادن از برخی از عناصر فرهنگی گذشته از یک سو و عدم پیدا کردن هویت فرهنگی جدید، برخلاف افزایش تعداد نومسلمانان ایرانی، از سوی دیگر دچار از هم پاشیدگی اجتماعی شد. (مفتخری، ۱۳۸۲: ۷). فتح ایران هر چند سقوط امپراتوری ساسانی و حذف خانواده‌های اشرافی و افراد برجسته نظامی را در پی داشت، اما با گروش سریع اشراف زادگان ایرانی به اسلام، ترکیب اجتماعی ایران در دوره خلقاء تقریباً دست نخورده باقی ماند و بدین دگرگونی عمیقی در معیشت مردم پدید نیامد. گرویدن دسته جمعی زرتشتیان به اسلام که اشپولر آن را نه از سر اجبار و فشار، بلکه تلاشی برای حفظ موقعیت می‌داند. باعث حفظ سنن و اجرای قوانین باستانی و حفظ امتیازات طبقاتی گردید. از همین زمان بود که جامعه ایرانی، به دو طبقه کلی مسلمانان و اهل ذمه ۱ تقسیم شد. بر اساس طبقه کریستن سن جامعه ایرانی شامل این گروه‌های زیر می‌شد: ۱. روحانیون ۲. جنگاوران ۳. مستخدمان اداری و دبیران ۴.

۱. اهل ذمه را ما در غالب فرهنگ سنتی معرفی کردیم.

توده مردم و صنعتگران و شهریان که هر طبقه به چند دسته تقسیم می‌شد. (۱۳۷۸: ۶۹) با ورود اسلام به ایران، از همان ابتدا موبدان جایگاه اجتماعی خود را از دست دادند و در تاریخ جدید ایران نقش مهمی ایفا نکردند و به طور کلی به حاشیه رانده شدند. نظامیان نیز بیشترشان در همان ابتدای فتوحات غیر از افرادی که در جنگها و لشکرکشی‌ها از بین رفتند، میدان‌های جنگ را رها کردند یا به صورت گسترده تسلیم اعراب شدند و با آنها در فتوحات بعدی سهم شدند، مانند حمراء دیلم که پیش از فادسیه اسلام آوردند و در شمار موالی قبیله تمیم درآمدند. دبیران و دهقانان به خاطر نیاز اداری و دیوانی حکومت به آنها جایگاه خویش را حفظ کردند. در وضع کشاورزان نیز تغییری ایجاد نشد، فقط اربابان آنان تغییر کردند و صنعتگران و پیشه‌وران و بازرگانان نیز به علت رشد شهرها و رونق تجارت، اوضاع و احوالشان بهبود یافت (نیکو، ۱۳۸۶: ۱۰۷-۱۰۸).

با آغاز دوره اموی و مخصوصاً با ترجمه دیوان‌ها از فارسی به عربی و استقلال اداری اعراب از ایرانیان از یک سو، و بروز تعصب شدید عربی از سوی دیگر، تقسیم بندی اقشار جامعه تا حدی تغییر کرد. عرب‌ها تقسیم اجتماعی جدیدی، به ویژه در دوره اموی، به وجود آوردند: ۱. مسلمانان آزادشده، مثل دهقانان و دبیران، ۲. مسلمانان غیرعرب یا مولی، ۳. غیر مسلمانان و اهل دمه، ۴. بندگان (فرای، ۱۳۵۸: ۷۱-۷۲). فرای این تقسیم بندی را در تعارض با طبقات جامعه ساسانی نمی‌داند: زیرا در جامعه زرتشتی هم مردم به پیروان مؤمن و غیر مؤمن تقسیم می‌شدند؛ در واقع در دوره اسلامی تقسیم بندی ایرانی نه تنها ناپدید نشده بلکه تداوم نیز یافت. با وجود این، نمی‌توان منکر تغییر طبقات در این دوره، دست کم در سطح جابه‌جایی قشرها در سلسله مراتب سابق شد. چنان که هم زمان با ورود اعراب، روحانیون و موبدان که در رأس هرم طبقاتی ساسانی قرار داشتند کنار زده شدند و دهقانان و سایر اشراف با نفوذ ایرانی، در کنار اشرافیت غرب، طبقه جدید اشراف را به وجود آوردند. بسیاری از مردم نیز با پرداخت جزیه در شعار اهل دمه به حساب آمدند و در دوره امویان، طبقه موالی نیز به این طبقات اضافه شد. طبقات دیگری که در این دوره، با اتخاذ نظام مالیاتی زمان ساسانیان در جایگاه خویش ابقا شدند دهقانان بودند. دهقانان به علت آگاهی به امور و آگاهی به علوم گوناگون، در بسیاری از امور طرف مشورت اعراب واقع می‌شدند (طبری، ۱۹۶۷: ۶/ ۶۰۷). دبیران نیز که در دوره ساسانی از جایگاه بالایی بهره‌مند بودند. تا مدت‌ها اعتبار خویش را حفظ کردند، زیرا عرب‌ها به علت ناتوانی در ثبت و ضبط مکاتبات اداری در پی یافتن افراد شایسته‌ای برای اداره سرزمین‌های تازگشوده بودند. (فرای، ۱۳۵۸: ۳۴). گروه دیگر موالی بودند که

در دوره امویان ظهور کردند و گروه بزرگی را تشکیل می دادند. این اصطلاح پس از فتوحات اعراب، بیشتر به نومسلمانان غیرعرب اطلاق می شد که با نام «مولی» تحت حمایت صاحبان اولیه خود باقی می ماندند. (مفتخری: ۱۳۸۲: ۸۱). در چنین جامعه‌ای در چنین جامعه‌ای بسیاری از بازرگانان، صنعتگران و پیشه وران در ردیف ذمیان و یا موالی بودند و از سوی اعراب مسلمان، شهروندان درجه دوم تلقی می شدند. در سوی دیگر که اکثریت جامعه ایرانی را که کشاورزان تشکیل می دادند همانند دوره قبل از اقتدار سیاسی برخوردار نبودند و در مقابل حکومت مرکزی وظایفی از جمله آباد کردن اراضی و پرداخت انواع مالیات‌ها را عهده دار بوده و از کمترین حقوق سیاسی و اجتماعی برخوردار بودند.

۳- پیشینه تاریخی پوشاک ایرانیان

پوشاک یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های مهم هویتی و فرهنگی ایرانیان محسوب می شود که سیر تحول آن در نظام اجتماعی ایران را می توان در دوره‌های مختلف تاریخی از جنبه‌های مختلف از جمله نفوذ و تأثیر ملموس فرهنگ ایرانیان بر البسه سایر ملل از جمله اعراب بررسی نمود، لذا زمانی که حکمرانان عرب پس از دست یابی به سرزمین‌های ایران، خود را با مردمی رو به رو یافتند که در حوزه معیشت در مرتبه‌ای بالاتر از اعراب قرار داشتند از این رو چندان نگذاشت که با اخذ و اقتباس از زندگی آنان پارچه‌ها و جامه‌های ایرانی در مراکز حکمرانی آنان مورد استفاده قرار گرفت.

ایرانیان از زمان باستان به لباس اهمیت خاصی می دادند. مجموعه داده‌ها از دوره مادها نشان می دهد که رنگ لباس، جنس لباس و... بر اساس طبقه اجتماعی موجود در جامعه انتخاب می شده است به این ترتیب جنگجویان رنگ قرمز، موبدان سفید، روستاییان آبی می پوشیده‌اند. صاحب منصبان ماد نوعی کلاه گرد و ساده می پوشیدند که جنس این کلاه احتمالاً از نمد بوده و گاهی حفاظی فلزی همراه با حلقه در پشت برای استحکام بیش‌تر به آن متصل بوده است (غلامی، بی تا: ۱۳). پیراهن مادها بسیار بی زینت و بلند تا روی زانوها می رفت یقه آن‌ها اغلب تنگ و گرد است تا بالای گردن را می پوشاند. آستین‌های آن بلند بوده قطر آن تدریجاً به طرف میچ‌ها کم شده و سرانجام کاملاً تنگ می شود. شلوار مادی بلند است و قطر پارچه هر چه به میچ‌ها نزدیک‌تر می شود کمتر شده و سرانجام دوران پیچیده می شود یک نوار در هر طرف شلوار چین کاملی به آن می دهد که از زیر برجستگی پا رد می شود (پور بهمن، ۱۳۸۶: ۳۸-۴۳). هخامنشیان که بعد از مادها در ایران روی کار آمدند، لباس آنها را مورد استفاده قرار دادند (سرفراز، ۱۳۸۷: ۵۸). یکی از نکات جالب توجه در تمام

نگاره‌های باستانی هخامنشیان این است که هیچ نگاره‌ای انسان برهنه‌ای دیده نمی‌شود و اصولاً برهنگی از دیدگاه هخامنشیان بسیار زشت و قبیح بوده (غلامی، بی تا: ۱۳)

بعد از هخامنشان در دوره اشکانی پوشاک ایشان عبارت بود از پیراهن بلند تا زانو که دارای کمر بند بوده و شلواری گشاد که در کفش ساقه بلند فرو می‌رفته است. نوک پنجه این کفش کمی به طرف بالا برگشته بوده است. از نوع دیگر لباس این مردم می‌توان به قبای بلند و گشاد یاد کرد و به جای کلاه پارچه‌ای به شکل نوار بر گردن می‌بسته‌اند و با کلاهی به شکل تاج گردی که مخصوص هخامنشیان بوده بر سر می‌گذاشتند. اشکانیان شلواری گشاد و بلند با چین‌های فراوان می‌پوشیدند زنان اشکانی پیراهنی بلند و حجیم و پرچین تا روی قوزک پا آستین دار با یقه‌ای راست که در ناحیه کمر گره می‌خورده می‌پوشیدند. جنس این پوشاک همگی از پارچه‌های منقش و مزین به قلابدوزی بوده است و جالب است بدانید که پوششی شبیه به چادر بر روی سر می‌بسته‌اند که براساس نقاشی‌های به دست آمده بیش‌تر به رنگ‌های ارغوانی و سفید بوده است. شکل کفش‌هایی که زنان استفاده می‌کردند شبیه کفش‌های مردها بوده است (همان: ۱۴)

در دوره آخرین حکومت ایران باستان یعنی ساسانیان، یکی از محصولات مشخص پوشاک این دوره تونیکی است صاف، ضخیم و بلند که تا زانوها و بر روی شلوار قرار می‌گرفته است. از عمده سربندهای ساسانی می‌توان از کلاهی بلند با گرد نام برد که به سبک پارتها با حفاظ گردن یا بدون آن است. از عمده رنگ‌های مورد پسند مردم این دوره می‌توان از سرخ، آبی آسمانی، و سبز نام برد. لباس زنان این دوره تونیک بلندی بود که می‌توانست آستین بلند با بی آستین باشد که گاهی با کمر پوشیده می‌شده است. زنان این دوره از پیراهن آستین و تنگ همراه باقنعه‌ای حلقوی ولخت تا زیر ساق‌ها را می‌پوشانده استفاده می‌کردند که جنس پارچه‌های جلوی سینه با جنس پارچه آستین‌ها و شانه متفاوت بوده است.

۴- پوشاک ایرانیان در عصر امویان

در دوره ساسانی فن بافندگی به درجه ترقی و رونق خود رسیده بود و در تمام دنیا منسوجات ایرانی معروف بوده است؛ چنانکه بررسی نمونه‌هایی از بافته‌های مصری و بخصوص قبطی، بیانگر تقلیدی واضح و آشکار از منسوجات این عصر است. (جعفرپور، محمدرضا و فتانه محمودی، ۱۳۸۷، ش ۱: ۱۷) این الگوگیری از منسوجات پس از ورود اعراب به ایران ادامه یافت و آن‌ها نیز، از پوشش

ایرانی‌ها تقلید کردند؛ اما پس از چندی مسلمانان ضمن اینکه این صنعت را در اختیار خود گرفتند^۲ و پوشاک مردم جامعه با استفاده از مجموعه علائم مادی، نظام ارتباطی فرهنگی ویژه‌ای را در میان افراد برقرار کرد و ارزش‌های نمادین موجود در جامعه را در قالب لباس افراد، نمایان ساخت. در نتیجه لباس و پوشاک نشانه پایگاه اجتماعی و هویت افراد در جامعه گردید. (الهی، محبوبه، ۱۳۸۹: ۳) به گونه‌ای که مجوس‌ها مجبور شدند؛ غبار و مسیحیان، طیلسان بپوشند و قبطی‌ها را جهت تعیین هویت، وادار به استفاده از البسه به رنگ زرد و نارنجی نمودند. همچنین پوشش عمامه یا دستار که پیدایش آن به قبل از اسلام برمی‌گردد و به طور گسترده در خاور نزدیک استفاده می‌شد، در دوره اسلامی مملوء از شاخصه‌های نمادین گردید، چنانکه در وهله اول عرب را از عجم متمایز می‌ساخت و سپس مسلمانان را از غیر مسلمان. ولی در دوره‌های بعد، گسترش باورهای دینی و فعالیت اجتماعی و فرهنگی گروه‌های مختلف در سطح جامعه، باعث گردید؛ مناطق تحت سلطه به همانندسازی خود با قوم فاتح بپردازند که به عنوان نمونه به نوع پوشش مردم مصر و شام می‌توان اشاره کرد.

در بین خلفای اموی، معاویه اولین کسی بود که مثل پادشاهان ایران و به تقلید از آنان لباس پوشید و مورد اعتراض عمر واقع گردید علاوه براین معروف است که عبدالله بن عامر نخستین سردار عرب و از جمله فاتحان خراسان بود که به تقلید از ایرانیان جامه خز کبود پوشید و پس از وی زیاد بن ابیه نیز به عادت و رسم ایرانیان قبای حریر می‌پوشید و چکمه‌های ساخت بصره به پا می‌کرد کم کم سایر امویان جامه‌های ابریشم و حریر پوشیدند (زیدان، ۱۹۸۳: ۵ / ۹۴۹)

لباس خلفای اموی که به شدت تحت تاثیر فرهنگ ایرانی قرار گرفته بود عبارت بود از یک سروال که گاهی نخعی اما در بیشتر مواقع ابریشمی بود. گاهی این سروال همچون ازار ولید بن یزید ابریشمی و زرد رنگ بود (اصفهانی، ج ۲، ص ۴۶۷) و گاهی چون البسه هشام از پارچه گلداز تهیه می‌شد (ابن عبد ربه، ۱۴۰۴: ۴ / ۴۴۶) اما عمر بن عبدالعزیز که جانب سادگی را رعایت می‌کرد ازار خود را از پشم شتر تهیه می‌کرد (ابن خلکان، بی تا: ۱ / ۲۰۶). این سروال‌ها با بندی به دور کمر محکم می‌شد (جاحظ ۱۳۰۸، ص ۲۳۲). بالا پوش و قمیص آنان معمولاً بدون یقه و با آستین‌هایی

۲.. اعراب پس از چندی، صنعت بافندگی را در دست گرفتند و جامه‌های مطرز که تقلیدی از ساسانیان و

رومی‌ها بود، توسط خلفا و اطرافیان آنان مورد استفاده قرار گرفت. (نیرنوری، حمید، بی تا: ۱۱۲)

تا مچ دست‌ها بود. بلندی آن تا کمر و گاه بلندتر بود و تا حدود زانوان می‌رسید این پیراهن‌ها در رنگ‌های مختلف و از جنس‌های گوناگون تهیه می‌شد. پیراهن سلیمان بن ولید به رنگ سبز و از جنس ابریشم بود (نخجوانی ۱۳۴۴، ص ۷۸). پیراهن هشام سرخ رنگ و ابریشمی بود (امیر علی، ۱۹۳۸: ۲۰۱) بر روی این لباسها کسای بلند و نسبتاً گشادی می‌پوشیدند.

به هر حال امویان پس از آشنایی با ایرانیان لباس‌های تجملی، رنگارنگ، و گلدار می‌پوشیدند (یعقوبی، ۱۳۶۲: ۴۵۲/۲) به رغم این واقعیت که حکام اموی عناصر پوشاک ایرانی را برای خود و درباریانشان پذیرفته بودند به جنگاوران خود طی مأموریت‌هایشان در سرزمین‌های پارس، اجازه پوشیدن البسه ایرانی رانمی‌دادند. با این حال ظاهراً در اواخر دوره امویان، اعرابی که در خراسان مقیم شده بودند تدریجاً با فرهنگ منطقه درآمیختند و بسیاری از عناصر پوشاک و آرایش بومی را پذیرفتند (متین، ۱۳۹۳: ۳۶-۳۵).

همچنین بقایای پیکره گچی معروف به (خلیفه ایستاده) مربوط به کاخ ناتمام خراباط المفجر در قرن دوم، واقع در شمال اریکو که احتمالاً طی خلافت هشام ساخته شده، تن پوشی صاف و چسبان با دامنی گشاد و آستین‌های باریک را نشان می‌دهد که با کمربندی مرصع بسته شده و روی شلواری پف دار و چکمه‌هایی نرم قرار گرفته است. بنابراین استمرار اسلوب پوشاک ساسانیان در طی خلافت امویان با استناد به این پیکره گچی مشخص می‌گردد. (یار شاطر، ۱۳۸۲: ۱۳۶). ظاهراً حجاج بن یوسف در قرن دوم از اولین امرایی بود که در دارالحکومه طویله با قلنسوه که کلاه گرد و درازی بود بر سر نهاد و استفاده از این کلاه که تقلیدی از کلاه‌های ایرانیان بود بعدها در دوران خلفای عباسی رایج شد.

علاوه بر این روی لباس مأموران دولتی و حکومتی طراز که نوعی علامت یا نوشته بود دیده می‌شد. این طراز تحت تأثیر حکومت‌های ایرانی و روم به وجود آمده بود که معمولاً روی سینه لبه لباس و گاه روی بازوان مأموران نقش می‌کردند. همچنین پس از فتوحات خلفای تیره مروانی و نیز آشنایی با فرهنگ سایر ملل طبقه‌ای به نام شاعران، بذله‌گویان و مخنثان شکل گرفت که با لباس‌های متمایز در جامعه و نیز دربار خلفا ظاهر شدند و اکثر البسه اینان رنگین به ویژه زرد رنگ بود مثلاً سروال آنان گلدار و به رنگ زرد کمرنگ بود شعرا معمولاً سر و ریش و دستان خود را خضاب می‌کردند حتی برخی کلاه گیس بر سر می‌گذاشتند. علما نیز البسه ابریشمین و جامه‌های عدنی به رنگ‌های

سنگین و گاه نیز زرد رنگ بر تن می‌کردند و از آن جایی که عامه مردم ابتدا لباس‌های ساده و گشاد و به دور از تزئینات و از جنس پشم، کتان و پنبه می‌پوشیدند ولی بر اثر فتوحات مسلمین به ویژه به سبب استقبال امویان از پارچه‌های گلدار و پر نقش و نگار و رنگارنگ، کم کم عامه مردم نیز به سوی این گونه لباس‌ها کشیده شدند. لباس عمومی مردان عبارت بود از سروالی که رویش پیراهنی آستین بلند و تا زانوان می‌پوشیدند و کمربندی چرمین به کمر می‌بستند سپس عبایی بر دوش می‌انداختند پیراهن آنان نیز اغلب ساده و گشاد و بلندی آن تا قوزک پا یا تا زانوان و به ندرت تا کمر بود. ظاهراً اعراب عبا را از روم شرقی یا ایرانیان گرفته بودند و گفته می‌شود که این لباس از آغاز حکومت امویان مرسوم شد. لباس زنان در این دوره عبارت بود از شلواری گشاد و پهن و یا به جایش دامنی بلند که روی آن یک پیراهن بلند تا سر زانوان می‌پوشیدند و روی آن نیز پیراهنی چاکدار تا روی کمر به تن می‌کردند اغلب کمربندی روی این لباس‌ها می‌بستند و روی همه اینها روپوشی سراسر می‌انداختند و بر سر نیز دستمالی می‌بستند (چیت سازه، ۱۳۷۹: ۳۶-۳۱). در ادامه به بیان برخی از مهم‌ترین شاخصه‌های البسه مردان و زنان ایرانی در عهد اموی می‌پردازیم:

۱-۴ البسه مردان

لباس عمومی مردان عبارت بود از سروالی که از رویش پیراهنی آستین بلند و تا زانوان می‌پوشیدند و کمربندی چرمین به کمر می‌بستند و سپس عبایی بر دوش می‌انداختند. سروال (شلوار) آن‌ها اغلب از کتان سفید بود و تا روی قوزک پا می‌رسید و در کمر خود بندی داشت. این سروال را بیشتر در مواقع جنگ یا اسب سواری و البته در خانه نیز می‌پوشیدند. گاهی به جای آن، قطیفه‌ای بر کمر می‌بستند که تا پایین زانوان و یا قوزک پا می‌رسید. بالاپوش و قمیص (پیراهن) آنان نیز اغلب ساده و گشاد و بلندی آن تا قوزک پا یا تا زانوان و به ندرت تا کمر بود و جنس آن کتان و معمولاً به رنگ سفید بود. البته جامه‌های رنگین و نقش‌دار یمنی یا زرق و برق‌دار نیز می‌پوشیدند. علاوه بر جامه‌های یمنی از جامه‌های عراقی، مصری و رومی نیز استفاده می‌شد. این لباس را معمولاً با کمربندی چرمین و گاهی نیز البته به ندرت با برگ خرمای بافته شده به کمر محکم می‌کردند و روی آن قبا می‌پوشیدند. ظاهراً اعراب عبا را از روم شرقی یا ایرانیان گرفته بودند و گفته می‌شود که این لباس از آغاز حکومت امویان مرسوم شد. قباها یا آستین‌های پهن و گشاد داشتند و یا آستین‌هایی تنگ و تکمه‌دار. به هر حال اکثر آن‌ها از نوع اول تهیه می‌شدند و به رنگ‌های مخطط سفید (به ویژه برای استفاده در خانه)، سیاه، سیاه و سفید، قهوه‌ای، سفید و قهوه‌ای، ارغوانی و قرمز

مخطط بودند. جنس آن‌ها نیز اکثراً پنبه‌ای، کتانی و پشمی و به ندرت حریر بود. اما از آن‌جا که اکثر ساکنان ایران را ایرانیان تشکیل می‌دادند، لباس رایج میان مردم، همان قبای کوتاه دوره ساسانی بود. پاپوش آنان نیز یا نعلین بود و یا چکمه و یا نیم‌چکمه که بیشتر در مواقع جنگ به پا می‌کردند. نعلین‌ها که کفی چرمی داشتند سه نوع بودند، نوع اول در جلو دو قطعه چرمی برای قرار دادن دو انگشت بزرگ پا داشت. نوع دوم آن به وسیله دو تسمه یا بند چرمی که یکی از میان دو انگشت بزرگ پا روی برآمدگی پا و دیگری از پهلوی پا به پهلوی دیگر متصل می‌شد، در پا قرار می‌گرفت. نوع سوم آن بندهایی به صورت ضربدری داشت که از روی پا رد می‌شد و به وسیله آن کف چرمی به وسیله آن کف چرمی به پا محکم می‌گردید. در دوره اموی ظاهراً کفش‌های قرمز نوک‌دار مرسوم شد. پاپوش مصری و همچنین مصعبی نیز از پاپوش‌های مرغوب محسوب می‌شد. در برخی از نبردها به جای چکمه، پاپوش سبک می‌پوشیدند (به علت فقر سپاهیان) که بدین علت پاهایشان، زخمی می‌شد

۲-۴ البسه زنان

لباس زنان در این دوره عبارت بود از شلواری گشاد و پهن و یا به جای آن دامنی بلند که روی آن یک پیراهن بلند تا سر زانوان می‌پوشیدند و روی آن نیز پیراهنی چاکدار تا روی کمر به تن می‌کردند. اغلب کمربندی روی این لباس‌ها می‌بستند و روی همه این‌ها روپوشی سراسری می‌انداختند و بر سر نیز دستمالی می‌بستند. پایین‌ترین آنان شلواری گشاد و پهن بود و یا دامنی بلند که گاه از پارچه برد مخطط تهیه می‌شد. بالاپوش آنان نیز پیراهنی با آستین‌های بلند بود که تا سر قوزک پا می‌رسید. روی آن پیراهنی بدون آستین می‌پوشیدند که در نزدیکی سینه و گردن آن چاک داشت. این جامه‌ها در بیشتر مواقع و به‌ویژه برای زنان و کنیزکان دربار، رنگین بود. دختران کوچک نیز موصلد یعنی پیراهنی کوتاه و بدون آستین و جیب‌دار می‌پوشیدند. روی این لباس‌ها اغلب کمربندی (وشاح) پهن از چرم یا ابریشم می‌بستند و سپس لباس سراسری خود را که روپوشی چادر مانند بود بر تن می‌کردند. زنان راهبه مسیحی جامه پشمینه (پلاس) بلند می‌پوشیدند. در باب حجاب زنان باید گفت که سر خود را با دستمالی می‌بستند که آن را در پیشانی گره می‌زدند و گاهی نیز قطیفه‌ای مشکی بر سر می‌انداختند، بر سر کنیزکان دربار نیز نوعی تاج می‌نهادند. همچنین گاهی خمره (روبند) سفید به دور پیشانی می‌آویختند که تمامی صورت و گردن و تا حدود سینه‌ها و گاه تا روی شکم را می‌پوشاند البته زنان غیرمسلمان حجاب نداشتند. خصوصیات لباس‌ها در اواخر دوره خلفای راشدین

را اینگونه توصیف کرده‌اند: «تکثر در انواع پارچه‌ها، تنوع در انواع لباس‌ها و تفنن در انواع خیاطت» (دزی، رینهارت، ۱۳۵۹) لباس‌هایی که برای پوشش سر و صورت به کار برده می‌شد، عمدتاً یکپارچه و نادوخته بودند. معروف‌ترین آن‌ها جلباب ۳، خمار ۴، نقاب، برقع ۵ و قناع ۶ بود. لباس‌هایی که برای پوشش سایر اعضای بدن به کار می‌رفت برخی دوخته و بعضی نادوخته بودند. از آن جمله: إزاء، برد، مراط ۷، درع، قمیص و سروال ۸ را می‌توان نام برد.

۵- خوراک ایرانیان در عهد باستان

آیین زرتشتی و سپس دین اسلام مؤلفه‌های مهم و مؤثر در شکل آداب غذایی ایرانیان بودند و از آن جایی که در خوراک و آداب غذایی سده‌های اول و دوم هجری عناصری از خوراک و آداب غذایی ایران باستان تداوم پیدا کرد بنابراین دوره ایران باستان و ایران اسلامی به طور کامل از یکدیگر

^۳ فراهیدی این واژه را چنین توضیح داده است: جامه‌ای است از خمار بزرگتر و از عبا کوچکتر، زن به وسیله آن سر و سینه خود را می‌پوشاند. (فراهیدی، ۱۴۱۴، ق، ۱۳۲/۶)

^۴ خمار هر وسیله‌ای است که چیزی را می‌پوشاند ولی در عرف مختص به چیزی شد که زن خود را با آن می‌پوشاند و جمع آن خمر است. و شراب را نیز خمر گویند زیرا حواس ظاهری و باطنی را می‌پوشاند و روسری زن را نیز خمار گویند چرا که به وسیله آن سرش را می‌پوشاند. (ابن منظور، ۱۹۸۸ م: ۱۲۱)

^۵ پوششی برای صورت بود و در میان زنان بادیه‌نشین رایج بود. چهره و اعضای آن را در مقابل گرد و غبار و طوفان‌های شن محافظت می‌کرد. همچنان که به صورت چهارپایان نیز زده می‌شد. (همان: ۳۸۶)

^۶ لباسی برای پوشاندن سر بوده است. اصراری وجود داشت مبنی بر اینکه کنیزان نباید از این لباس استفاده کنند. نقل است که عمر اجازه نمی‌داد کنیزان مقنعه بپوشند و می‌گفت: مقنعه ویژه زنان آزاد است تا شناخته نشوند و مورد آزار قرار نگیرند. (سیوطی، ۱۴۰۳، ق: ۲۲۱)

^۷ از لباس‌هایی بود که به زنان اختصاص داشت. آن را عبائی از خز یا پشم و یا کتان ترجمه نموده‌اند. و به‌طور عام به هر لباس دوخته نشده‌ای که زن آن را «إزار» خود قرار می‌داده است، مراط اطلاق می‌گردد. (دزی، ۱۳۵۹: ۳۹۷)

^۸ لباسی است که مابین ناف و ران‌ها را می‌پوشاند. ابن منظور اشاره می‌کند این لفظ فارسی بوده و سپس معرب شده است. این پوشش همان شلوار به زبان فارسی است. به نظر می‌رسد به مرور بعد از فتوحات این لباس کاربرد رایجی در بین عرب‌ها یافته است. (ابن منظور، ۱۹۸۸ م، ۱/۲۴۷)

قابل تفکیک نیست. بر اساس گزارش های تاریخی مردم تا در روستا به سر می بردند به فکر تنوع در غذاها و طرز مصرف آنها نبودند، شهرنشینی باخود یک طبقه مستطعی به وجود آورد که به تدریج در فکر بیش تر کردن لذت زندگی افتادند از همین جا بود که خوالیگری را برای لذت حس چشایی کشف کردند. بنا به روایت فردوسی و به موجب افسانه های قدیمی، در ایران باستان تا زمان هوشنگ که هنوز مردم شهر نشین نشده بودند غذاهای آنها بیش تر از میوه های درختان بود. فردوسی در این باره می گوید: هوشنگ به مردم کاشتن غلات و درویدن آموخت و نان پختن را در زمان او مردم آموختند ولی بنا به شاهنامه تا زمان ضحاک کشتی ها زیاد نبود و هنوز مردم از میوه ها تغذیه می نمودند تا زمانی که اهریمن بدکنش خود را به صورت یک خوراک پز به ضحاک معرفی می کند و کشتن حیوانات و پختن گوشت جانوران را به مردم می آموزد و آنها را به این کار و می دارد البته دریسناها کشتن گاو و تغذیه از گوشت آن برای اولین بار به جمشید نسبت داده شده است (نیر نوری، ۱۳۷۵: ۵۱۴-۷۱۵).

ثعالبی درباره خوراکی هایی که برای ولش پادشاه ساسانی تهیه می شد چنین می گوید ۱- آن چه معروف به غذای شاهی بود شامل کباب گرم و سرد، بقلمه، آبگوشت ترش، ماهی پخته سرد، پلو با گوشت، دلمه و یک خوراک گوشت که در سرکه پخته شده باشد ۲- آن چه معروف به غذای خراسانی بود که از گوشت کباب شده به سیخ و گوشت پخته در دیگ که با کره و عصارات ترکیب می یافت ۳- آن چه غذای رومی می خواندند که گاه با شیر و شکر و گاه با تخم مرغ و عسل و برنج و گاه با کره و شکر و شیر ساخته می شد ۴- آن چه غذای دهقان می خواندند که عبارت بود از گوشت گوسفند، نمک سود و نارسود و تخم مرغ پخته (ثعالبی، ۱۳۲۸: ۲۸۱). پرنده هایی که مورد استفاده خوراک قرار می گرفتند عبارتند از: جوجه مرغ، چور (قرفاول) گرگ و کبک و تیهوک و سپیددمبک و سرخ پرک و غاز وحشی، غاز پرورده و کلنگ گشن و چرزتیرماهی (مرغ مهاجر) و کبکنجیر، خشنسار و مرغابی (نیر نوری، همان، ص ۷۱۸).

پادشاهان ایران را در عهد ساسانی عادت بر این بود که چون خوان می نهادند قبل از خوردن غذا زمزمه می کردند و واج می گفتند و هیچ کسی بر سر میز سخن نمی گفت مگر وقتی که سفره برچیده شده باشد (همان، ص ۷۲۰). در کل شهریاران ایران مخصوصاً در دوره ساسانیان به تنوع در غذا اهمیت فراوان می دادند و در دستگاه سلاطین خوانسالار که مسئول و ناظر آشپزخانه می پادشاه است به سبب تعدد و کثرت کسانی که در دربار سلطان غذا می خوردند مهم بوده است. (راوندی، ۱۳۷۱: ۴۱۰). ظروفی که ایرانیان مجاز به خوردن غذا در آن بودند از جنس طلا و نقره، آهن، مس، سنگ و

سفال لعاب دار بود. استفاده از ظروف چوبی و سفال بدون لعاب ممنوع بود: زیرا این ظروف را مستعد انتقال پلیدی‌ها می‌دانستند (ثعالبی، شاهنامه کهن: ۱۶۴).

اولین توصیه‌اشتها داشتن برای خوردن غذا بود. ایرانی‌ها معتقد بودند بهترین زمانی که غذا برای بدن مفید است وانسان از خوردن آن لذت می‌برد هنگامی است که گرسنگی غالب شود (بهار، ۱۳۷۴: ۱۰۰). این توصیه به خصوص در میان مردم عادی رعایت می‌شده است. (مارسلینوس، ص ۵۰). مقدار غذا خوردن مورد توجه جدی ایرانیان باستان بود. بدترین حالات نزد آنان پرخوری و زیاده‌خوری بود که این عمل را نه تنها مایه زورمندی نمی‌دانستند بلکه نابودی و آزار نفس را از پیامدهای آن بر می‌شمردند (دینکرد، ۱۳۸۴: ۱۶۱).

از نکات دیگری که ایرانیان باستان رعایت می‌کردند غذا خوردن در روشنایی بود؛ آنان تاریکی را از نیروهای اهریمنی می‌دانستند که در آن دیو و دروغ یک سوم مزه آن را می‌ربود (شایست نشاست، ۱۳۶۹: ۱۱۳) اگر غذا شور می‌شد از آن استفاده نمی‌کردند و یکی از مضرات آن را ضعف بینایی می‌دانستند. سخن نگفتن به هنگام صرف غذا جزء جدایی ناپذیر سفره ایرانیان بوده است (مینوی خرد: ۱۳۶۴: ۷) تاحدی که سخن گفتن را بر سر سفره در شمار گناهان نابخشودنی دانسته‌اند (کتاب پنجم دینکرد، ۱۳۸۶: ۴۸) اگر بر سر سفره نیاز به سخن گفتن پیدا می‌کردند یا چیزی می‌خواستند خواسته خود را با حرکت دست و چشم می‌فهماندند. (مارسلینوس، ۱۳۱۰: ۵۰)

از حقوق پادشاه بر مهمان هم این بود که دستان خود را مقابل پادشاه نشوید مگر کسی که در مقام برابر او باشد در خوردن هم نباید زیاده روی کند، نیز نباید بیش از اندازه دست خود را به سوی خوراک دراز کند و حرکت زیاد هم نداشته باشد چون بر گستاخی او تعبیر می‌شد. مهمانان پس از اتمام غذا باید از گرداگرد سفره برخیزند و در پس دیوار یا حاشلی بروند و اگر پادشاه دوباره آنان را خواست دوباره اجازه ورود بخواهند. نوع غذا خوردن و رعایت آداب آن، طریقی برای پی بردن به شخصیت مهمانان بوده است و بسیاری از افراد را بدین طریق می‌آزموده‌اند (همان) پادشاهان علاوه بر مهمانی‌های خصوصی در هنگام جشن‌ها و پیروزمایی که در جنگ‌ها به دست می‌آوردند بار عام می‌دادند در این مهمانی‌ها سفره‌هایی عظیم گسترده می‌شد و مردم از آن استفاده می‌کردند به نظر می‌آید این سفره‌ها فقط در پایتخت‌ها بوده است و مردم دیگر شهرها از آن بهره‌ای نداشتند (کریستین سن، ۱۳۷۸: ۴۳۵) ولی دستگیری از فقرا و بینوایان از شعایر تمام جشن‌ها محسوب می‌شد. ایرانیان پیش‌تر در مراسم مذهبی و جشن‌هایی که در آتشکده‌ها برگزار می‌کردند غذایشان را باهم می‌خوردند و همه را به غذا خوردن دعوت می‌کردند (ماهری، ص ۲۷۷). وعده‌های غذایی

پادشاهان ایرانی در ساعت معینی صرف می‌شده است اما موقع غذا خوردن عموم، به اشتها داشتن آن‌ها بستگی داشت (مارسلینوس، همان: ۵۰) در سفره شاهان ایرانی همواره خوراک‌های مناطق مختلف تحت قدرت وجود داشت. وجود خوراک‌های آنان نمادی از اطاعت آن سرزمین‌ها محسوب می‌شد.

۶- خوراک ایرانیان در عهد امویان

ورود اسلام به ایران تغییرات مهم و موثری در وجوه مختلف زندگی ایرانیان پدید آورد که خوراک هم از این جمله بود. در آداب ایرانیان مسلمان برای شروع غذا خوردن اولین توصیه، یعنی وجود اشتهای کامل به غذا رعایت می‌شد و تا گرسنگی بر آنان غالب نمی‌شد به سراغ نمی‌رفتند. (بیهقی، ۱۳۴۴: ۱۳) در این زمینه روایتی از پیامبر اسلام (ص) نقل شده است: طیبی ایرانی برای خدمت به محضر پیامبر (ص) فرستاده شد روزهای بسیاری در آن جا بود و هیچ کس برای درمان به او مراجعه نمی‌کرد آن فرد نزد پیامبر رسید و مسئله را مطرح کرد آن حضرت در جواب فرمود این طایفه به سبب آن که تا اشتها غالب نشود غذا نخورند و تا اشتها باقی است دست از غذا خوردن بر می‌دارند به هیچ بیماری دچار نمی‌شوند. بنابراین ایرانیان تلاش می‌کرده‌اند تا این دستور را به کار بندند و تا معده از غذا خالی نشده دست به طعام نمی‌بردند و پیش از سیر شدن هم غذا خوردن را خاتمه می‌دادند (ابن مسکویه، ص ۲۸۷). کم خوردن پسندیده و زیاد خوردن مذموم بود. زیاد خوردن را موجب افزایش بخارهای معده و در نتیجه تشویش ذهن و کم شدن فهم و ادراک می‌دانستند و پیامد آن را باز ماندن انسان از یادگیری معارف الهی عنوان می‌کردند. سفره نیز در فرهنگ ایرانیان مسلمان همچنان اهمیت خود را مانند ایران باستان حفظ کرد، ایرانیان تلاش می‌کردند در تمام وعده‌ها در هر شرایطی که باشند سفره پهن کنند (دهلوی، ۱۳۷۷: ۱۵۳) و اگر سفره نبود پارچه یا عباي خود را به عنوان سفره می‌انداختند. نان و نان خورش را روی آن قرار داده سپس به خوردن مشغول می‌شدند و سفرهای خود را با سبزی می‌آراستند (با خزری، ۱۳۵۸: ۱۳۳).

تقسیم کردن غذا میان دیگران یا به صورت جمعی غذا خوردن هم از ویژگی‌های آداب غذا خوردن ایرانیان بود و غذا خوردن به همراه ندیمان را جزء فضایل اخلاقی و بزرگ منشی می‌دانستند. مهمانی دادن از سنت‌های پسندیده در میان ایرانیان بود که به مناسبت‌های مختلف و نیز برای صلح رحم برگزار می‌شد. (همان: ۱۵۶-۱۵۴) در مهمانی هر فردی به نسبت شأن اجتماعی‌اش بر سر سفره می‌نشست افراد با منزلت بر بالای سفره می‌نشستند و تا آنان آغاز نمی‌کردند کسی دست به غذای برد

(راوندی، همان: ۱۰۸). هنگامی که غذا آماده و چیده می‌شد شایسته نبود که حاضران را منتظر بگذارند نیز حاضران باید هنگامی که سفره انداخته می‌شد و نان روی آن قرار می‌گرفت به انتظار نان خورش نماند و خود را با خوردن نان مشغول کنند. (سهروردی، ۱۳۶۳: ۱۳۸)

آغاز طعام بانمک بود که تأثیر مستقیم کلام پیامبر اکرم (ص) بود و در ایران باستان نشانی از آن نیست. نمک را با دو انگشت از ظرف برداشته می‌خوردند نمک برداشتن با انگشت ترشده با دهان ناپسند شمرده می‌شد چراکه ظرف نمک همگانی بود (دهلوی، همان: ۱۲۰). نان همچنان که طبق احادیث دارای حرمت فراوان بود میان ایرانیان هم با حرمت فراوان از آن یاد می‌شد از میان آن نمی‌خوردند، بلکه از کنار آن شروع می‌کردند، آن را با ادب با استفاده از دو دست جدا می‌کردند و به هیچ وجه از کارد برای تقسیم آن به قطعات کوچک استفاده نمی‌کردند. دست را که با طعام آغشته بود با نان پاک نمی‌کردند و ظرف غذای داغ را هم به هیچ وجه روی آن نمی‌گذاشتند پس از طعام خوردن هم نان ریزه هارو جمع کرده خوردن آن را امری مستحب می‌دانستند. طعام را با دست راست می‌خورند و سه انگشت برای خوردن به کار می‌بردند. نگاه کردن به ظروف دیگران بسیار مذموم بود و فرد باید فقط به ظرف و غذای خود می‌نگریست تلاش می‌شد که دست و لباس آلوده نشود و از لیسیدن انگشتان هم خودداری می‌کردند. (شجاع، ۱۳۵۰: ۲۷۵).

ایرانیان تلاش داشتند تا جایی که اظطراری پیش نیاید آب ننوشند حتی ساعتی پس از طعام خوردن صبر می‌کردند سپس آب می‌خوردند تا هضم غذا را با مشکل مواجه نکند. اگر لقمه‌ای در گلو گیر کرده یا به عطش قوی گرفتار می‌شدند جرعه‌ای آب می‌خوردند تا مشکل رفع شود (ابن مسکویه، ۱۳۳۲: ۲۸۹). شاهان نیز چه در دوره باستان و چه در دوره اسلامی الزاماً به آداب دینی پایبند نبودند و موارد تخلف بسیاری در رفتارهای آنان و از جمله رفتارهای تغذیه‌ای دیده می‌شد که به طور مثال می‌توان به شراب خواری و اسراف از سوی آنان اشاره کرد. همچنین در مجلس، پادشاهان و مهمانان ابتدا با طشت و آفتابه طلایی و نقره‌ای دست‌های خود را شسته، سپس با دستمال خشک می‌کردند بعد از آن اولین مرحله خوراک، خوردن میوه‌ها بود برای این مرحله میوه‌های شیرین در نظر می‌گرفتند (شجاع، همان: ۲۷۳) شربت داران انواع نوشیدنی‌ها را که در شربت خانه خاص پادشاه تهیه می‌شد بر سر سفره آورده به مهمانان تعارف می‌کردند (ارجانی، ۱۳۴۷: ۲۳). خوان سالار و خادمان غذا را یکی پس از دیگری در ظروف متعدد بر سفره می‌گذاشتند و پس از چینش تمام غذاها همگان منتظر اجازه پادشاه می‌شدند پس از اجازه پادشاه مهمانان شروع به غذا خوردن می‌کردند (ارموی، ۱۳۵۱: ۲۸۵) پس از صرف غذا در صورتی که ادامه مجلس در همان مکان غذا

خوردن بود گلاب و عطریات حاضر می‌کردند تا بوی غذا از مجلس بیرون رود زیرا افراد پس از سیر شدن، از تنفس بوی غذا ناراحت می‌شدند در مهمانی‌هایی که مجلس شراب برقرار نمی‌شد پس از صرف غذا انواع حلقه‌ها و نقل‌ها مصرف می‌گردید (شجاع، همان: ۲۷۶).

دراثر ارتباطات میان ایرانیان و اعراب از سال‌های نخستین اسلام سبک غذاهای مردم عرب تغییر کرد. مردمی که در عصر جاهلیت و صدر اسلام از غذاهای ساده استفاده می‌کردند اما کم کم با خوراک‌های بیگانه آشنا شدند و طرز خوراک پختن را آموختند و در این وجود بیش از همه از ادیان تقلید نمودند. (زیدان، ۱۹۸۳: ۶۴۷). هرگاه عرب‌ها می‌خواستند مهمانی برپا سازند از ایرانیان مراسم و ترتیب آن را جویا می‌شدند البته این عملیات از زمان بنی امیه آغاز گشت. از زمان بنی امیه، عرب‌ها متوجه خوراک‌ها و شربت‌های گوارای ایرانی شدند (زیدان، همان، ص ۴۱۱) و نخستین بار معاویه خوراک ما و شربت‌های ایرانی را معمول داشت (نیرنوری، ۱۳۷۹: ۱۸۴-۱۸۳)

و خلفاء و سایر مردم از او تقلید کردند و همینکه پول آنان زیاد شد در خوراک و پوشاک‌ها تقفن کردند و نوعی غذا تهیه نمودند که آن را سکیاچ می‌گفتند و عبارت از آب گوشت و سرکه و گوشت کبک بوده که میان عربها سیدالمرق (بهترین خوش) لقب داشته است. دیگر از خوراک‌های عالی آن روز عربها فاللوزج یا پالوده بوده که نوعی شیرینی است، همین قسم لوزینه شیرینی دیگری است که از بادام و شکر و مغز گردو و گلاب می‌ساختند. کم‌کم در خوراک‌ها سبزی و گوشت‌های مختلف و چاشنی‌ها و ادویه‌های گوناگون بکار بردند و از غذاهای متنوع بهره‌مند شدند. خوراکی‌های لذیذ و متمایز ایرانی از دیرباز در اثر ارتباطات تجاری و فرهنگی در بین اعراب نفوذ یافته بود و از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود. در سرزمین عربستان به دلیل شرایط ناگوار و خشن آب و هوایی از نظر مواد اولیه برای تهیه غذا کمبودهایی وجود داشت که موجب رواج استفاده از غذاهای بسیار پست و مسمم‌کننده در میان اعراب بدوی گشته بود و این در حالی بود که ایران منبع انواع نعمت‌ها و آفریده‌های لذیذ و مطبوع بود و اعرابی که در آغاز ورود به ایران نان لواش را کاغذ تصور می‌کردند، از زمان بنی امیه متوجه خوراک‌ها و شربت‌های گوارای ایرانی شدند. (زیدان، ۱۹۸۳: ۱۱۰) خلفای بنی‌امیه بیشتر ایام خود را به عیش و عشرت می‌گذرانیدند. یزید بن معاویه به اندازه‌ای در شرب شراب افراط کرده بود که ملقب به یزیدالخمور شده بود. بنا به گفته مسعودی از جمله سرگرمی‌های دیگر یزید بن معاویه این بود که در موقع شرب شراب میمون دست‌آموزی را به نام ابوقیس همدم خود کرده بود. مجالس شراب‌خوری عده‌ای از خلفای بنی‌امیه را ابوالفرج اصفهانی چنین وصف کرده است: «آورده‌اند که یزید هر روز بشارب می‌نشست در صورتی که ولید اول یک روز در میان

بدین کار می‌پرداخت و هشام هر روز جمعه پس از نماز و عبدالملک هر ماه فقط یکبار شراب می‌نوشید اما همین یکبار چنان افراط می‌کرد که ناچار می‌شد شکم خود را با دواهای قی‌آور خالی کند». یزید دوم نسبت به دو کنیز رامشگر خود بنام سلامه و حبابه عشق می‌ورزید تا آنجا که اتفاقاً حبابه به علت دانه انگوری که یزید به شوخی در دهانش انداخته بود خفه شد. خلیفه از این پیشامد به اندازه‌ای متأثر شد که نزدیک بود از غصه بمیرد. در تاریخ عرب درباره اعراب می‌خوانیم، مردمی که روزی عقرب و سوسک و راسو را غذای عالی می‌شمردند، اکنون با اشتهای تمام انواع عالی غذاهای معمول در دنیای متمدن را که غذاهای ایرانی چون یخنی، سبک‌باج و حلوائی عالی موسوم به پالوده از آن جمله بود، می‌خورند. (حتی، ۱۳۶۶: ۴۲۵)

نتیجه‌گیری

حاکمیت سیاسی، مراودات نظامی و در کنار آن فعالیتهای بازرگانی بعلاوه همجواری دو قوم عرب و ایرانی در پی استقرار قبایل عرب در ایران، رفته رفته تأثیر خود را بر جنبه‌های فرهنگی برجای گذاشت. هر چند در برخی نقاط، بومیان از استقرار اعراب در کنار خود چندان خشنود نبودند و برخوردهایی میان ایشان با اعراب بروز می‌کرد، اما در مجموع حضور اعراب را در کنار خود پذیرفته بودند و آن را بد نمی‌دانستند. مسلمانان در ایران، بیشترین اثر را از لحاظ اجتماعی و فرهنگی در طول تاریخ ایران ایجاد کردند، اما به سرعت ایشان نیز با محیط جدید منطبق شده از آن‌ها تأثیر گرفتند. مثلاً عربهای ساکن خراسان تا حدود زیادی از لحاظ فرهنگی و اجتماعی به سبک ایرانیان زندگی می‌کردند؛ از جمله همسر ایرانی داشتند، شلوار می‌پوشیدند، زبان فارسی را می‌فهمیدند و به آن سخن می‌گفتند. همچنین از دیگر موضوع‌هایی که اعراب تحت تأثیر ایرانی‌ها آن را فرا گرفتند، روی آوردن به انواع خوراکی‌ها و نوشیدنی‌هایی بود که در ایران باستان معمول بود. علاوه بر زبان، در فرهنگ پوشاک و خوراک نیز رؤسای عرب و اعراب مسلمان به طرز زندگی اشراف و اعیان ایرانی گرایش داشتند و آن را گاهی بر عادات خود نیز ترجیح می‌دادند. حتی امیری متعصب چون حجاج، به کندوکاو درباره آداب و رسوم ایرانی می‌پرداخت. ایرانیان توانستند با نبوغ خویش اسلام را از چهارچوب مذهبی، ملی و عربی بیرون آورند و صبغه جهانی آن را تفوق بخشند. تأثیر و تأثر دو فرهنگ ایران و عربی اسلام در زندگانی اجتماعی ایرانیان مقارن با عصر امویان نیز مشهود است.

- ۱- آرون، ریمون، مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه شناسی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷
- ۲- ابن خلکان، ابوالعباس، وفيات الاعیان و انباء الزمان، به کوشش احسان عباس، لبنان، دار الثقافة، [بی تا]
- ۳- ابن عبدربه، ابوعمرو احمد بن محمد، عقد الفرید، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۴
- ۴- ابن مسکویه، احمد بن محمد بن یعقوب، تجارب الامم، مصر، ۱۳۳۲ق
- ۵- ابن منظور، لسان العرب، جلد چهارم، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۸۸م
- ۶- ارموی، سرج الدین، لطائف الحکمه، تصحیح غلام حسن یوسفی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱
- ۷- اشپولر، برتولد، فرهنگ و تمدن مسلمانان، ترجمه علی اکبر دیانت، تبریز، ابن سینا، ۱۳۶۹
- ۸- امیر علی، سید، تاریخ العرب و تمدن اسلامی، القاہره، ۱۹۳۸
- ۹- ارجانی، فرامرز بن خداداد، سمعک عیار، تصحیح پرویز خانلری، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷
- ۱۰- باخزری، ابوالمفاخر یحیی، اوراد الاحباب و فصوص الآداب، به کوشش ایرج افشار، تهران، فرهنگ ایران زمین، ۱۳۵۸
- ۱۱- بهار، مهرداد، جستاری چند در فرهنگ ایران، تهران، فکر روز، ۱۳۷۴
- ۱۲- بیرو، آلن، فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه باقر ساروخانی، تهران، کیهان، ۱۳۷۰
- ۱۳- بیهقی، حسین، رساله علمیه فی الاحادیث النبویه، تصحیح جلال الدین محدث، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴
- ۱۴- پور بهمن، فریدون، ترجمه ضیاع سیکا رودی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۶
- ۱۵- پور داود، ابراهیم، اوستا(یسناس)، تهران، اساطیر، ۱۳۸۰
- ۱۶- ثعالبی شیرازی، ابومنصور، ترجمه فارسی کتاب غرر اخبار الملوک الفرس سیرهم توسط محمود هدایت، تهران، ۱۳۲۸
- ۱۷- ثعالبی شیرازی، ابومنصور، شاهنامه کهن، ترجمه سید محمد روحانی، دانشگاه فردوسی مشهد، [بی تا]

- ۱۸- جاحظ، ابوعثمان عمرو بن بحر، التاج استاد احمد زکی پاشا، ترجمه: حبیب الله نوبخت، تهران، چاپ تابان. ۱۳۰۸
- ۱۹- جعفرپور، محمدرضا و قنانه محمودی، بررسی تطبیقی پارچه های ساسانی و پارچه های مصری-قطبی، فصلنامه نقش مایه، شماره ۱. ۱۳۸۷
- ۲۰- چیت ساز، محمدرضا، تاریخ پوشاک ایرانیان از ابتدای اسلام تا حمله مغول، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۹
- ۲۱- حتی، فیلیپ، تاریخ عرب، ترجمه ی ابوالقاسم پاینده، تهران، آگاه، ۱۳۶۶،
- ۲۲- خزاعی، راضیه، انسان شناسی خوراک و بدن؛ معنا و قدرت، فصلنامه انسان شناسی، شماره ۵، ۱۳۸۳
- ۲۳- دزی، رینهارت، فرهنگ البسه مسلمانان، ترجمه: حسینعلی هروی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ۱۳۵۹
- ۲۴- دهقان پور، زهره، پیامدهای اجتماعی مهاجرت قبایل عرب به ایران، فصلنامه تاریخ و تمدن اسلامی، ش ۱۴، ۱۳۹۰، ص ۳-۲۳
- ۲۵- دهلوی، خواجه حسن، فوائد الفواد، تصحیح محمد لطیف ملک، تهران، روزنه، ۱۳۷۷
- ۲۶- دینکرد، کتاب پنجم، ترجمه ژاله آموزگار، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۸۶
- ۲۷- راوندی، مرتضی، تاریخ اجتماعی ایران، تهران، نگاه، ۱۳۷۱
- ۲۸- زیدان، جرجی، تاریخ تمدن اسلام، ج ۱۱۴، ترجمه: علی جواهر کلام، تهران، انتشارات امیرکبیر. ۱۹۸۳
- ۲۹- ساسان پور، شهرزاد و حسین مفتخری، دگرگونی نظام قشریندی اجتماعی در ایران از سقوط ساسانیان تا پایان امویان، تحقیقات تاریخ اجتماعی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال اول، شماره اول. ۱۳۹۰
- ۳۰- سرفراز، علی اکبر، باستان شناسی و هنر دوران تاریخی، ویراستار مهدی بایروند، [بی جا]، مارلیک، ۱۳۸۷
- ۳۱- سهروردی، ضیا الدین، آداب المریدین، ترجمه عمر بن محمد بن احمد شیر کانی، تصحیح مایل هروی، تهران، مولی، ۱۳۶۳
- ۳۲- سیوطی، جلال الدین، الدرّ المثور، جلد ۵، بیرون، انتشارات دارالفکر. ۱۴۰۳ق

۳۳- شایست نشایست، ترجمه کتابیون مزدا پور، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی،

۱۳۶۹

۳۴- شجاع، انیس الناس، به کوشش ایرج افشار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰

۳۵- شعبانی، رضا، آداب و رسوم نوروز، تهران، انتشارات بین المللی هدی، ۱۳۷۹

۳۶- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل و الملوک، بیروت، دارالتراث، ۱۹۶۷

۳۷- غلامی، مجتبی، پوشاک ایرانیان باستان، تهران، علمی و فرهنگی، [بی تا]

۳۸- فاضل، محمود، عمامه، مجله هنر و مردم، ش ۱۵۷، ۱۳۵۴

۳۹- فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، جلد اول، قم، انتشارات أسوه. ۱۴۱۴ق

۴۰- فرای، ریچارد، تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان، پژوهش

دانشگاه کمبریج، ج ۴، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۱

۴۱- فرای، ریچارد، عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، سروش، ۱۳۵۸

۴۲- کتاب سوم دینکرد، ترجمه فریدون فضیلت، تهران، مهر آیین، ۱۳۸۴

۴۳- کریستن سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، صدای معاصر،

۱۳۷۸

۴۴- مارسلینوس، آمیانوس، جنگ شاپور ذوالاکتاف، ترجمه محمد صادق، اتابکی، ۱۳۱۰

۴۵- متین، پیمان، پوشاک ایرانیان، تهران، دفتر پژوهش های فرهنگی، ۱۳۸۳

۴۶- مفتخری، حسین، جامعه ایرانی در مواجهه با اعراب، فصلنامه تاریخ اسلام، س ۴، ش ۱۶،

۱۳۸۲

۴۷- مینوی خرد، ترجمه احمد تفضلی، تهران، توس، ۱۳۶۴

۴۸- نوذری، عزت الله، تاریخ اجتماعی یاران از آغاز تا مشروطیت، تهران، خجسته، ۱۳۸۱

۴۹- نویری، شهاب الدین احمد، نهاییه الارب فی فنون الادب، ترجمه: مهدی دامغانی، تهران،

مؤسسه انتشارات امیرکبیر. ۱۳۶۴

۵۰- نیرنوری، حمید، بی تا، سهم ایران در تاریخ جهان، تهران، انتشارات شرکت ملی نفت

ایران.

۵۱- نیکو، محمود، مهاجرت قبایل عرب به خراسانو پیامدهای فرهنگی آن در دو قرن اول

هجری، پایان نامه کارشناسی ارشد، تهران ۷ تربیت معلم، ۱۳۸۶

- ۵۲- ولوی، علی محمد و همکاران، مناسبات خلفای اموی با مسیحیان ذمی و نقش آنان در پیشرفت علوم مسلمانان، تاریخ در آینه پژوهش، سال هفتم، شماره سوم. ۱۳۸۹
- ۵۳- الهی، محبوبه، لباس به مثابه هویت، علوم سیاسی و مطالعات ملی، شماره ۴۲، ۱۳۸۹
- ۵۴- یار شاطر، احسان، پوشاک در ایران زمین از بررسی مقالات دانشنامه ایرانیکا، ترجمه پیمان متین، با مقدمه علی بلوک باشی، ۱۳۸۲
- ۵۵- یعقوبی، احمد بن یعقوب، تاریخ یعقوبی، ترجمه ابراهیم آیتی، تهران، علمی و فرهنگی،

۱۳۶۲